

فارابی؛ آموزش مدنی و مدینه

سیدآصف احسانی*

چکیده: فارابی موضوع دانش مدنی را مطالعهٔ ابعاد مختلف حیات مدنی و اجتماعی انسان می‌داند. این دانش، در قالب دو بُعد نظری و عملی، انسان را از آن حیث که بهره‌مند از اراده و اختیار است، مورد ژرف‌نگری قرار می‌دهد؛ غایت اساسی دانش مدنی سعادت‌مندی افراد انسانی است. وی سعادت غایی و حقیقی انسان را مشروط به دو امر می‌داند: زیستن در مدینه و ادب‌شدن مطابق فضایل عقلی و اخلاقی. از این حیث، لازم است مدینه بر بنیاد اصول و آموزه‌های عقلی تهداب‌گذاری شود و آموزش مدنی شهروندان چونان هدف بنیادین در کانون سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌های نظام سیاسی قرار گیرد. سیاست‌گذاران، مدیران و آموزگاران مدینه باید با استفاده از روش‌های گوناگون و متناسب با سطح فهم شهروندان مبادی هستی‌شناختی و آموزه‌های اخلاقی، سیاسی و اجتماعی را به آنان آموزش دهند تا گونه‌ای عقلانیت و بینادذهنیت عقلانی در مدینه ظهور یابد و حیات اجتماعی بر اساس آن نظم و قوام پیدا کند. در این مقاله کوشش می‌شود با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، نظر فارابی در خصوص مسئلهٔ آموزش و تربیت مدنی شهروندان، با توجه به تلقی او از دانش مدنی و مدینه فاضله، بحث شود و در پایان ناظر به چارچوب کلی دیدگاه او به مسائل افغانستان نیز مختصر اشاره‌ای خواهد شد.

* دکتری فلسفه اسلامی، قم: جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی

مقدمه

آموزش مدنی همزاد شهرنشینی است و ریشه بحث از آن به زندگی انسان در مدینه بازمی‌گردد. شاید یونانیان نخستین ملتی باشند که به‌گونه آگاهانه و هدفمند در این خصوص اندیشیده‌اند و برای تعلیم و تربیت شهروندان، برنامه‌ریزی نموده‌اند. از نگاه ورنر یگر، آرمان پایدیا و تربیتی یونانی رساندن انسان به حالت انسان بودن، به‌معنای حقیقی آن، است و این مهم نیز با بستن نقش جامعه بر هریک از افراد جامعه تحقق می‌پذیرد (یگر ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۵). در حوزه تمدن اسلامی نیز مسئله آموزش و تربیت در نخله‌های مختلف فکری محل توجه بوده است؛ به‌ویژه ابونصر فارابی، به‌عنوان مؤسس تفکر فلسفی، مباحث عمیق، دقیق و همه‌جانبه‌ای را در خصوص آموزش و تربیت شهروندان به یادگار گذاشته است. ایده‌ها و ژرف‌نگری‌های فارابی در این موضوع نه تنها اهمیت تاریخی دارد، بلکه برای وضعیت آشفته و ظلمانی جامعه امروز ما نیز به‌نحوی راهگشا است، به‌ویژه اینکه او یک فیلسوف مسلمان افغانی و بومی می‌باشد و در شکوفایی تمدن و فرهنگ اسلامی نقش قابل‌ملاحظه‌ای داشته است.

آموزش مدنی، به‌معنای عام آن، شامل تمام فرایندهایی می‌شود که بر باورها، التزامها، قابلیت‌ها و کنش‌های مردم در مقام اعضای بالفعل یا بالقوه اجتماعات تأثیر می‌گذارند (کریتندن و لوین ۱۳۹۶، ص ۱۱). در واقع، آموزش مدنی تمام ابعاد حیات اجتماعی ما را متأثر می‌سازد و جهت کلی زندگی شهروندان را تعیین می‌بخشد. فارابی با این تلقی از آموزش مدنی کاملاً موافق و همراه است و برای تربیت شهروندان برنامه جامع‌ای ارائه می‌دهد. البته وی از آموزش کودکان به‌شکل امروزی آن سخن نگفته است و اصولاً بحث تعلیم و تربیت را به‌گونه مستقل محل اعتنا قرار نداده است. اما در لابه‌لای مباحث اخلاقی، سیاسی و علم مدنی، به آموزش مدنی شهروندان نیز التفات ویژه‌ای نشان داده است.

از نظر فارابی، انسان به‌لحاظ طبیعت موجودی اجتماعی است و تنها با همکاری و مشارکت با دیگران می‌تواند به حالت اصیل انسان بودن دست یابد. فارابی بررسی و مذاقه درباره این بُعد از وجود انسان را نیازمند یک دانش خاص به نام دانش مدنی می‌داند و در بحث از دانش مدنی، نقشه کلی و طرح خود برای تربیت و آموزش مدنی را ترسیم می‌سازد.

دانش مدنی

در فلسفه فارابی، دانش مدنی به بحث در قلمرو وسیعی می‌پردازد که انسان و جامعه انسانی خوانده می‌شوند. به تعبیر دیگر، این علم انسان را از آن حیث که دارای اراده و اختیار است و دست به آفرینش‌گری می‌زند، مطالعه می‌کند؛ در واقع، انسان صاحب اراده و اختیار اموری را خلق می‌نماید که فارابی آن‌ها را «موجودات ارادی» می‌خواند. بنابراین، گونه‌های متفاوت افعال و رفتارهای ارادی در فلسفه مدنی بحث می‌شوند و ملکات، اخلاق و عادت‌هایی که سرچشمه و خاستگاه این افعال و رفتارهای ارادی‌اند، نیز در دانش مدنی کاویده می‌شوند. همچنین به اهدافی پرداخته می‌شود که این افعال و رفتارها دنبال می‌کنند. دانش مدنی مشخص می‌سازد که کدام ملکات و عادت‌ها برای شهروندان شایسته است و چگونه می‌توان زمینه پذیرا شدن این ملکات را در آنان فراهم کرد، تا به گونه‌ای شایسته در وجودشان بنیان گیرند.

فارابی دانش مدنی را به دو بخش تقسیم می‌کند. در بخش نخست، بیشتر با معرفت نظری سروکار داریم، اما بخش دوم به میدان عمل مربوط می‌شود. این دو بخش را به ترتیب می‌توان ابعاد نظری و عملی علم مدنی خواند. به تعبیر دیگر، بخش اول همان فلسفه اخلاق است و بخش دوم فلسفه سیاسی (فارابی ۱۳۵۰، ص ۸۳). البته دانش مدنی، انواع گوناگون کارهای ارادی و دستاوردهای آن‌ها را در همه ابعاد مطالعه نمی‌کند، بلکه تنها به جنبه‌های اجتماعی و اخلاقی آن‌ها می‌پردازد. دانش مدنی نظری حدودی را ترسیم می‌سازد که مطابق آن‌ها، علوم مختلف برای مردم ضرورت دارند و آنان را در زندگی منظم یک ملت، به کمال غایی خود می‌رسانند. همچنین بُعد نظری باید چگونگی عملیاتی شدن توسعه علوم و صنایع را مشخص سازد. بازشناسی سعادت حقیقی از نوع کاذب آن و تعریف سعادت حقیقی، همچنین بیان افعال، رفتار، اخلاق و عادت‌های ارادی کلی که نهادینه شدن آن‌ها در شهرها ضرورت دارد، و همین طور تفکیک سنت‌های فاضل از غیر آن، در بخش نظری بحث می‌شود. اما بخش دوم علم مدنی معطوف به سیاست است و گونه‌های متفاوت نظام‌های سیاسی و مدینه‌ها را بررسی می‌کند. همچنین، در دانش مدنی عملی، علل دگرذیسی حکومت‌های فاضله به نظام‌های جاهله مورد مذاقه قرار می‌گیرد و راهکارهای عملی، برای پیشگیری از وقوع چنین دگرگونی‌هایی، ارائه می‌شود. در این بُعد همچنین ایجاد زمینه مناسب برای ترویج سنت‌ها و اخلاق فاضله در مَدُن کاویده می‌شود و وظایف حکومت در این عرصه مشخص

می‌گردد. فارابی بخش دوم دانش مدنی را شامل چند امر می‌داند: (۱) بیان نحوه ترتیب و نهاده شدن ارزش‌ها و سیرت‌های فاضل در مُدُن و امت‌ها؛ (۲) ارائه تعریف از حکومت عهده‌دار ایجاد این ارزش‌ها در میان شهروندان؛ (۳) توضیح افعال و برنامه‌هایی که از آن طریق، ارزش‌های مدینه تثبیت و حفاظت می‌شود؛ (۴) نقد و بررسی تمام انواع نظام‌های سیاسی فاضله و غیرفاضله (فارابی ۱۹۹۶، ص ۸۳-۸۴).

فارابی در فلسفه مدنی از تدبیر منزل به عنوان دانشی مستقل سخن نمی‌گوید، چون مانند افلاطون برای تدبیر منزل شأن مستقل قائل نیست؛ خانواده در مدینه منحل می‌شود و جزو دولت قرار می‌گیرد (داوری ۱۳۸۲، ص ۱۴۲). بدین سان، اخلاق نیز در سطح اجتماع مطرح می‌شود و با سیاست پیوند ناگسستنی می‌یابد. وظیفه بنیادین حکومت فاضله اثبات قواعد اخلاقی و نهاده سازی فضایل میان شهروندان است. در واقع، فلسفه سیاسی ذاتاً مضمون اخلاقی دارد.

فضایل و آموزش اخلاقی

فارابی، در کتاب *تحصیل السعاده* چهار امر انسانی را مطرح می‌سازد که با پیاده شدن آن‌ها در مُدُن و در وجود شهروندان هر مدینه و تمدنی، رستگاری این جهانی و سعادت ابدی نصیب آنان خواهد شد. این چهار امر فضایل چهارگانه نظری، فکری، خُلُق‌ی و عملی‌اند و مبانی نظری آموزش مدنی و تربیت شهروندان محسوب می‌شوند.

(۱) فضایل نظری: البته در یک دسته‌بندی کلی‌تر، فضایل نظری به حوزه حکمت نظری تعلق دارند و شامل فضایی مانند حکمت، عقل، زیرکی، تیزهوشی و جودت فهم می‌شود. این فضایل علمی‌اند که هدف اساسی آن‌ها شناخت یقینی امور معقول و موجودات است. البته علوم نظری نیز دو دسته‌اند: علمی که از آغاز برای انسان حاصل است، بدون اینکه بداند از کجا و به چه طریق به دست آمده است؛ به این علوم «علوم اول» گفته می‌شود. دسته دوم علمی است که فراگیری آن‌ها نیاز به تأمل، جست‌وجو، استنباط، تعلیم و تعلم دارد (فارابی ۱۹۹۵، ص ۴۹). علوم نظری خاستگاه فضایل عملی هستند و این مسئله به رابطه عقل عملی و عقل نظری بازگشت دارد. بنابراین، بدون تکمیل شدن فرایند نظری و ورزیدگی در آن در حوزه عمل با بُن‌بست مواجه می‌شویم (فارابی ۱۳۸۲، ص ۹۹). اما فضایل سه‌گانه باقی‌مانده در حیطه حکمت عملی قرار می‌گیرند و فارابی هرکدام را به‌گونه جداگانه بحث می‌کند.

(۲) فضایل فکری: این فضایل با فضایل نظری نسبت وثیق و ناگسستنی دارند،

چون امور معقولی که از طریق فضایل نظری برای ما حاصل می‌شوند، به‌کمک فضایل فکری تمایز می‌یابند. البته نباید پنداشت که فضایل فکری تابع فضایل نظری‌اند، چون به‌باور فارابی، اشیای عالم به دو صورت طبیعی و ارادی تحقق می‌پذیرند. میدان احاطه علوم نظری فقط به اشیای طبیعی و امور معقول محدود می‌شود که تغییرناپذیرند. از این رو، به نیرو و قوه‌ای دیگری نیاز است که توسط آن بتوان اشیای معقوله ارادی را، از آن حیث که بر آن‌ها عوارض گوناگون عارض می‌شوند، شناخت. این عوارض جهاتی هستند که از طریق آن‌ها موجود بالفعل، در زمان و مکان محدود، از پدیدآورنده خاص به دست می‌آید. قوه‌ای که عهده‌دار چنین کاری است، قوه فکری نامیده می‌شود. فضایل فکری نافع‌ترین غایات فاضله را استنباط می‌کنند و به دارنده خود توانایی وضع قوانین و اصول را اعطا می‌نمایند. این فضایل نیز دو دسته‌اند: (۱) فضایی که زمان طولانی دوام دارند و به نظام سیاسی مدینه، امت یا معموره اختصاص می‌یابند که همان قدرت و ملکه وضع قوانین خوانده می‌شود؛ (۲) فضایی که عمر طولانی ندارند و زمینه تدبیر امور جزئی و حوادث روزمره در مدینه را فراهم می‌سازند. فضایل اخیر نیز سه گونه‌اند: (الف) فضیلت و نیروی فکری که ناظر به امور خانه است و سودمندترین و زیباترین غایت اهل خانه را استنباط می‌کند؛ (ب) فضیلت و نیروی جهادی که مسائل مربوط به جهاد را مشخص می‌سازد؛ (ج) فضیلت و نیروی مشورت که در خصوص امور مربوط به دیگران فعالیت می‌کند (فارابی ۱۹۹۵، ص ۵۵-۵۹).

(۳) فضایل خلقی: فضیلت خلقی به جزء نزوعی نفس تعلق دارد و به چهار بخش عفت، شجاعت، سخاوت و عدالت تقسیم می‌شود (فارابی ۱۳۸۲، ص ۱۴). خلق آن چیزی است که منشأ و خاستگاه کارهای زشت و زیبا می‌باشد (فارابی ۱۳۷۱، ص ۵۴). این فضیلت نیرومندترین فضیلت است (فارابی ۱۳۷۱، ص ۶۴) و از حیث نیرو و قدرت با همه فضایل دیگر برابر است (فارابی ۱۳۸۲، ص ۶۳)؛ چون عمل کردن به فضایل خلقی وقتی مقدور می‌شود که تمام فضایل و امور مربوط به آنان در خدمت تحقق و پیاده‌شدن فضایل خلقی قرار گیرند. در واقع، نتیجه و دستاورد دیگر فضایل خود را در خلق نشان می‌دهند و فضایل خلقی کانال عملی شدن آن‌ها در مدینه و نفوس شهروندان می‌باشد (فارابی ۱۳۸۲، ص ۶۴).

(۴) فضایل عملی: تعیین، تقدیر و سنجش امور نیکو و عملی ساختن آن‌ها فضایل عملی خوانده می‌شود. به دیگر سخن، نهادینه نمودن فضایل اخلاقی، عمل به نیکی‌ها و

ایجاد فضایل جزئی در مُدُن، اصناف، صنایع و حرفه‌ها در حیطة فضایل عملی قرار می‌گیرند (داوری ۱۳۸۲، ص ۱۴۶)؛ لذا فارابی به آن‌ها صنایع عملی نیز اطلاق می‌کند. میان فضایل چهارگانه فوق ارتباط نزدیک وجود دارد و حتی برخی متکی به برخی دیگر هستند؛ اما ضرورتاً تمام سطوح جامعه از همه این چهار جنس فضیلت برخوردار نیستند؛ لذا ممکن است صاحبان فضایل عملی فاقد فضایل نظری و فکری باشند. با این حال، برای طبقه حاکم و گروه‌هایی که قصد فرمانروایی و تدبیر امور جامعه را دارند، احاطه داشتن بر همه فضایل چهارگانه و آموزش این فضایل به آنان امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است (فارابی ۱۹۹۵، ص ۶۶).

فارابی از طرف دیگر معتقد است که طبیعت انسان فارغ از فطرت فضیلت‌مند یا رذیلت‌مند است و نسبت به تحقق امور فضیلت‌مند یا رذیلت‌مند حالت خنثی دارد؛ لذا ممکن است استعداد طبیعی انسان بر بنیاد کارهای فضیلت‌مند پرورش یابد و در اثر تکرار این امور، هیئیتی در نفس او حادث شود که منشأ کارهای خیرگردد یا کلاً برعکس آن تربیت شود و نفس او به خاستگاه کارهای ناپسند و قبیح بدل شود. پس انسان از حیث طبیعت آماده پرورش است و استعداد پذیرش اخلاقیات گوناگون و متضاد را دارد (فارابی ۱۳۸۲، ص ۱۵). از این جهت، فارابی اخلاق را، اعم از زیبا و زشت، اکتسابی می‌داند و جزو امکان‌های انسان قرار می‌دهد. حتی اگر فردی نفس خود را مطابق خُلق خاصی ادب نموده باشد، همچنان برایش این امکان وجود دارد که با اراده خویش از آن عبور کند و خُلق جدیدی را برای خویش تبدیل به عادت نماید. خُلق منشأ افعال نیکوی ماست، هرچند قبل از حصول خُلق نیز می‌توانیم به کارهای نیکو اقدام کنیم، بعد از تحقق خُلق زیبا، نیرویی در وجود ما فعلیت می‌یابد که انجام امور زیبا را برایمان تبدیل به عادت می‌سازد. همین عادت خاستگاه اخلاق است و انسان با عادت نمودن به انجام کارهای نیک، زیست اخلاقی پیدا می‌کند. شاهد بر این نکته، آن چیزی است که در مُدُن رخ می‌دهد؛ سیاستمداران از طریق عادت‌دادن شهروندان به کارهای نیکو، آنان را به انسان‌هایی نیک تبدیل می‌کنند. البته فارابی تذکر می‌دهد که صرف انجام کارهای خوب برای رسیدن به خوشبختی کافی نیست، بلکه برای حصول خوشبختی، کارهای خوب باید با دو شرط اساسی همراه شوند: (۱) با میل و اختیار انجام شوند، نه از سر اجبار و اگر اه یا اتفاق؛ (۲) انسان در تمام دوران زندگی خود کار خوب را برگزیند، نه اینکه فقط گاهی کار خوب را انجام دهد. فارابی ریشه این دو شرط را به نیکویی قوه

تمییز انسان باز می‌گرداند، چون انسان وقتی رستگار می‌شود که به‌گونه آگاهانه کارهای خود را انجام دهد و از ماهیت افعال خود مطلع باشد (فارابی ۱۳۸۴، ص ۹۰-۹۱).

سیاست و آموزش مدنی

با تلاش‌ها و کنشگری‌های مدیران مدینه، ارزش‌ها و ملکات در وجود مردم نهادینه و حفظ می‌شود. فارابی این قدرت حکومت در نهادینه‌کردن اندیشه‌های فاضل در نفوس شهروندان را سیاست می‌نامد. پس از نظر وی، علم سیاست در گام نخست اموری را شناسایی می‌کند که تقرر ارزش‌ها و فضایل را امکان‌پذیر می‌نماید و در مرتبه بعدی، چگونگی بقا و پایداری آن امور را در مدینه روشن می‌کند (فارابی ۲۰۰۱، ص ۵۶). بنابراین، سیاست عرصه آموزش و تربیت شهروندان است؛ یعنی فلسفه سیاسی به اصول و مبادی اخلاق اهتمام دارد و برای استقرار و تطبیق آن در مُدُن و نفوس شهروندان تلاش می‌کند. نهادینه‌شدن فضایل در وجود شهروندان یگانه راه برای زدودن شرور از مدینه است و چنانچه شهروندی پیدا شود که قابلیت پذیرش فضایل را نداشته باشند یا قادر به محاسبه نفس خود نباشد، باید از مدینه اخراج شود.

آموزش مدنی و انواع مدینه

به عقیده فارابی، ایجاد مدینه نخستین گام برای رسیدن به سعادت است و در اجتماع و مشارکت کوچک‌تر از مدینه امکان رستگاری جمعی منتفی است. از آنجا که شأن خیر در حقیقت این است که با اراده و اختیار به دست آید و شرور نیز با اراده و اختیار تحقق می‌پذیرند، امکان اینکه مدینه وسیله‌ای برای انجام شرور قرارگیرد، وجود دارد. پس از طریق هر مدینه‌ای امکان رسیدن به سعادت وجود ندارد (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۱۸). بدین جهت، او مُدُن را به فاضله و جاهله تقسیم می‌کند و باور دارد تنها مدینه فاضله عرصه رستگاری و زندگی اصیل انسانی است، چون فقط در این مدینه آموزش مدنی شهروندان به‌گونه کامل، دقیق و مطابق با ارزش‌های انسانی و عقلی انجام می‌شود. بر این اساس، فارابی مسئله آموزش و تربیت مدنی را در نسبت ناگسستگی با نوع نظام سیاسی درک می‌کند و آن را یک بسته کامل می‌داند که همه ابعاد نظری و عملی حیات انسانی را پوشش می‌دهد. تنها در مدینه فاضله پکیج آموزشی به‌گونه کامل و بی‌نقص اجرا و عملیاتی می‌شود. اما در شهرهای جاهله، آموزش مدنی از احیای مختلف دچار نقصان و کاستی است؛ لذا فرایند تربیت و آموزش یا اصلاً پیاده نمی‌شود یا به‌گونه ناقص انجام می‌شود و در هر دو حالت، شهروندان از رسیدن

به رستگاری بازمی‌مانند.

البته سیاست جاهلی نیز گونه‌های متفاوت دارد؛ برخی از این نظام‌ها در نهایت فرومایگی است، درحالی‌که برخی دیگر به مدینه فاضله نزدیک است. در واقع، فارابی سیاست را مبتنی بر آرا و اندیشه‌های شهروندان می‌داند و معتقد است هر گروه از مردم، با توجه به اندیشه‌ها و دریافته‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خود، نظام سیاسی متناسب با آن اندیشه‌ها را تأسیس می‌کنند (فارابی ۱۳۸۲، ص ۹۵). از باب مثال، در مدینه جاهله هیچ شناختی از سعادت حقیقی وجود ندارد و اصولاً چنین چیزی به ذهن شهروندان خطور نکرده است. حتی اگر به‌سوی آن خوانده شوند، نه تنها به آن باور پیدا نمی‌کنند، بلکه اساساً قادر به درک آن نیستند. در این مدینه، تنها سلامتی بدن‌ها، ثروت، تمتع، لذت‌جویی و تمجیدشدن به‌مثابه نیکی‌ها درک می‌شوند و رسیدن به همه این امور با هم سعادت دانسته می‌شود. در واقع، شهروندان این مدینه به‌لحاظ فکری و نظری دچار انحطاط‌اند (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۳۱). مثلاً مردم مدینه فاسقه، به‌لحاظ نظری، مانند شهروندان مدینه فاضله‌اند و به‌لحاظ آموزش ذهنی، کاستی ندارند، اما در مقام عمل، پیرو مردم مدینه جاهله‌اند و دقیقاً اهداف آن‌ها را تعقیب می‌نمایند (فارابی ۱۹۹۸، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ الف ۱۹۸۶، ص ۱۳۳). در واقع، در این مدینه، حکومت موفق به نهادینه‌نمودن اخلاق و ارزش‌های درست میان شهروندان نشده است و آن‌ها، علی‌رغم سلامت فکری و ذهنی، به‌سبب مردمان جاهل زیست می‌کنند. در مدینه ضاله، برخلاف دو مدینه قبلی، شهروندان گرفتار آرای موهوم‌اند و سعادت را در حیات پس از مرگ جست‌وجو می‌کنند. حکومت با نیرنگ و فریب شهروندان را گرفتار اوهام نموده و تفسیر وارونه از حقایق ارائه داده است (فارابی ۱۹۹۸، ص ۲۰). در مدینه تغلب، شهروندان برای دست‌یافتن به چیرگی و غلبه بر دیگران با یکدیگر همکاری می‌کنند و همه مردم چنین مدینه‌ای مشتاق غلبه‌یافتن بر اقوام و شهرهای دیگرند. البته میزان شیفتگی آنان به چیرگی و نوع آن متفاوت است؛ گروهی ممکن است خواستار چیرگی بر خون مردم باشند، تعدادی به‌دنبال مال‌اند و برخی نیز سعی دارند دیگران را به بردگی بکشند و بر جان‌های آنان تسلط یابند. در این مدینه، رئیس باید کسی باشد که در به‌کارگرفتن آنان، در امر غلبه‌یافتن بر ملت‌ها، قوی‌تر و مدبرتر از همه باشد. رئیس باید شهروندان را به‌گونه‌ای تربیت کند که همواره دشمن ملت‌های دیگر باشند و سنت‌ها و رسومشان نیز به‌گونه‌ای ترتیب داده شود که در آن‌ها به انقیاد درآوردن

دیگران به عنوان یک اصل بنیادین احساس و فهم شود. بنابراین، مردمان این مدینه به لحاظ اخلاقی سنگدل، ستمگر، خشونت طلب، از مندر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها، زیاده‌رو در امر زناشویی هستند و برای مرگ و زندگی ارزش قائل نیستند؛ به سادگی آدم می‌کشند و حتی برای زنده ماندن خود نیز اهمیتی قائل نیستند (فارابی ۱۹۹۸، ص ۱۰۷-۱۰۸).

در مجموع، فارابی از سویی، نوع نظام سیاسی را برای آموزش شهروندان و تربیت آن‌ها بنیادین می‌داند و باور دارد هر نظامی تلقی ویژه‌ای از آموزش دارد؛ از دیگر سو، اندیشه‌های شهروندان را نیز در به وجود آمدن نظام سیاسی دارای نقش اساسی می‌داند. در واقع، از نظر وی، آرای مردم و نظام سیاسی با هم رابطه دوطرفه دارند و یکدیگر را تقویت و متأثر می‌سازند. اگر در این شهرها، در گام نخست، سیاستمداران و افراد حاکم دارای آرای فاضله باشند و درک درستی از حقایق و مسائل سیاسی و اجتماعی داشته باشند و در گام دوم، حکومت، برای رسیدن به جامعه مطلوب و نهادینه‌سازی اخلاق، عادت‌ها و سنت‌های فاضله، طرح مدون و برنامه‌ریزی دقیق ارائه نماید، امکان دگردیسی مدینه جاهله به مدینه فاضله وجود دارد.

آسیب‌شناسی اندیشه‌های موجود در برخی مُدُن جاهلی

فارابی، برای دو مدینه جاهله و ضاله، اندیشه‌های مشترکی را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه اندیشه‌های نادرست موجب بحران در سیاست و اجتماع می‌گردد. فقدان دید هستی‌شناختی و به تبع آن فقدان دید انسان‌شناختی، منطقی و عقلانی در این دو مدینه موجب می‌شود ایده‌های گوناگون و بعضاً متضاد در مدینه مطرح شود و نظام مدینه به گونه‌ای در جهت تباهی و فساد سیر نماید. این مُدُن و آیین آن‌ها، بر اندیشه‌های تاریخ گذشته و تباہ‌کننده، استوار شده است؛ لذا دچار آشفتگی‌اند. شهروندان باور دارند که اصل تضاد و نزاع قانون حاکم بر جهان است و تمام موجودات از این قانون پیروی می‌کنند، به گونه‌ای که احساس می‌شود در نهاد هر موجودی اموری برای محافظت از خودش و قوایی برای نابودی دیگر موجودات قرار داده شده است. هر موجود، از حیث طبیعت، خواستار حفظ بقای خود هست و در این راه هرگونه مانعی را با قهر و خشونت از میان برمی‌دارد. مثلاً بسیاری از حیوانات بر یکدیگر یورش می‌برند و می‌کشند هم‌دیگر را نابود سازند؛ گویا به لحاظ طبع به گونه‌ای آفریده شده‌اند که در عالم موجودی غیر از خود را نمی‌خواهند و در بهترین حالت، فاتح فقط به بردگی مغلوب

رضایت می‌دهد. در واقع، گونه‌ای هرج و مرج بر نظام هستی حاکم است و اصل غلبه تنها قانون حاکم بر نظام هستی است (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۵۱-۱۵۲). اندیشه‌های شهروندان این مَدُن، که بر اساس این نگاه هستی‌شناختی شکل می‌گیرند، از قرار ذیل‌اند:

(الف) این ستیزه‌جویی‌ها و سبعیت در فطرت موجودات نهفته است. از این جهت، آنچه را اجسام طبیعی به‌لحاظ طبایع خود انجام می‌دهند، سزاوار است که حیوانات دارای اختیار با اراده خود انجام دهند و حیوانات صاحب تفکر با فکر خود انجام دهند. در روابط انسانی و اجتماعی نیز اصل قهر و غلبه میزان درستی و حقانیت است و شهروندان برای سیطره‌یافتن بر همدیگر همواره باید مترصد فرصت مناسب باشند.

(ب) در چنین مدینه‌ای، ریشه روابط دوستی و همگرایی جوامع به عوامل مختلف نسبت داده می‌شود. گروهی معتقدند ریشه این ارتباط به پدر و مادر واحد بازمی‌گردد؛ یعنی این اجتماع و ائتلاف مردم در قالب مدینه ریشه در اشتراک خونی و قومی دارد. برخی آن را ناشی از اشتراک در تناسل و خویشاوندی سببی می‌دانند؛ در اثر ازدواج میان افراد طوایف مختلف، گونه‌ای محبت و دوستی میان آن‌ها به وجود آمده است. گروهی نیز بر این عقیده‌اند که ریشه ائتلاف و ارتباط ناشی از اشتراک در رئیس اول است، همان فردی که ابتدا آن‌ها را گردآوری نموده و به تدبیر امور آن‌ها اقدام کرده است. گروهی نیز اصل قرارداد را ریشه پیوستگی دانسته‌اند؛ افراد، بر بنیاد این قرارداد، گذشته خود را فراموش می‌کنند و برای زیستن در کنار هم، عدم ستیزه‌جویی نسبت به یکدیگر و تعاون برای دفع هرگونه تجاوز دیگری، تعهد می‌سپارند. دسته‌ای نیز ریشه پیوستگی و ارتباط اجتماعی مردم یک مدینه را به همسانی خلق و خوهای طبیعی و هم‌زبانی آنان برمی‌گردانند؛ یعنی زبان واحد یک ملت را به انسجام و ارتباط می‌رساند (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۵۳-۱۵۵). بنیاد اندیشه

(ج) از آنجا که هیچ نظم و عدالتی بر جهان حاکم نیست و اصل هرج و مرج سیطره دارد، سخن‌گفتن از عدالت اجتماعی نیز بیهوده است و جنگ و غلبه در روابط انسانی اصل‌الاصول می‌باشد. تغلب در نهاد هر فرد و گروهی نهفته است و هر امری که طبیعی باشد، مطمئناً عین عدالت است. از این رو، به بردگی گرفتن مغلوب و انقیادش توسط فاتح عین عدالت و تمام رفتارهای او فضیلت شمرده می‌شود (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۵۷).

(د) برخی، به‌منظور استیلا بر دیگران، به ابزارهای دینی و مذهبی متوسل می‌شوند. این‌ها، با استفاده از اعتقاد به خدای مدبر جهان، گرامیداشت او و اینکه او از طریق

فرشتگان ناظر بر همه اعمال انسان‌هاست، سعی در نهادینه‌سازی خشوع در وجود افراد دارند. تعظیم خدا از طریق صلوات، تسبیح و تقدیس انجام می‌شود و اگر کسی امور دنیوی را به شوق سعادت اخروی و ترس از عذاب الهی رها سازد، در سرای آخرت پاداش عظیم نصیبش خواهد شد؛ اما اگر چنین نکند، در آن جهان کیفر داده می‌شود. در واقع، این‌ها دام‌ها و نیرنگ‌هایی‌اند که برای کسب تفوق بر شهروندان به کار گرفته می‌شوند. از نظر فارابی این فرصت‌طلب‌های مذهبی شبیه حیوانات وحشی‌اند که برای نائل آمدن به اهداف خود از خدعه و نیرنگ ابایی ندارند (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۶۰-۱۶۱). به عقیده فارابی، همه این افکار و آموزه‌ها جاهلانه‌اند و به هیچ وجه قادر به سامان دادن یک نظام اجتماعی مطلوب و در جهت کمال انسانی نیستند. ریشه این امر نیز به ایده‌ها و اندیشه‌های غلط آن‌ها بازمی‌گردد. در واقع، فارابی مشکل این مُدُن را ریشه‌ای و مبنایی می‌داند، چون در مدینه‌ای که ریشه همبستگی و پیوستگی شهروندان بر اساس روابط قبیله‌ای، خویشاوندی و... تنظیم شود و از اندیشه‌های عقلانی خبری نباشد، نه تنها تربیت شهروندان به‌گونه درست و اساسی انجام نمی‌شود، بلکه چنین تربیتی از اساس اشتباه است.

آموزش مدنی در مدینه فاضله

فارابی، برای ایجاد مدینه فاضله، مسئله آموزش مدنی و تربیت شهروندان را به‌گونه جدی و همه‌جانبه مطرح می‌سازد و یگانه راه رسیدن به نظام مطلوب سیاسی را تکمیل فرایند آموزش مدنی و تأدیب شهروندان می‌داند. ملاک بنیادین در ایجاد مدینه فاضله بهره‌مندی شهروندان از افکار فاضل و زیست عقلانی است. البته این معیار مختص به هیچ دسته خاص نیست، بلکه آموزش مدنی یک مقوله فراگیر و سرتاسری در مدینه است و تک‌تک افراد باید، با توجه به استعداد و ظرفیت وجودی خود، مطابق اصول و ارزش‌های عقلی، تربیت شوند. بنابراین، مدینه فاضله به شهری اطلاق می‌شود که شهروندانش برای رسیدن به رستگاری حقیقی اجتماع نموده‌اند و برای زیستن مطابق ارزش‌های اخلاقی با همدیگر تعاون و همکاری می‌کنند (فارابی ۱۳۸۲، ص ۳۲).

در مدینه، پنج دسته حکما، صاحبان زبان (ذوی السنه)، سنجش‌کنندگان، مجاهدین و پیشه‌وران حضور دارند، اما در مسئله آموزش شهروندان نقش دو گروه اول برجسته است (فارابی ۱۳۸۲، ص ۵۵). مباحث آموزشی را حکما یا رؤسای مدینه تعیین و در قالب مثال‌ها محاکات می‌کنند و وظیفه ترویج آن در میان جمهور بر عهده دسته دوم

است که شامل پیشوایان دین، خطیب‌ها، شاعران، آوازخوانان و نویسندگان می‌شود. در مجموع آموزش و تربیت در مدینه فاضله در سه سطح اندیشه‌ها، هنجارها و رفتارها انجام می‌شود و تمام شهروندان باید این سه سطح را تجربه و زیست نمایند. در اینجا به اندیشه‌ها، اعم از نظری و ارادی و رفتارها پرداخته می‌شود و بحث دربارهٔ هنجاری‌سازی و چگونگی نهادینه‌شدن اندیشه‌های مدنی در ادامه مقاله انجام خواهد شد.

الف) آموزش‌های همگانی

شهروندان مدینه فاضله، در حوزهٔ نظری و عملی، اصول مشترکی دارند که باید بیاموزند و به کار ببندند. به علاوه، هر گروه و طبقه اجتماعی دانش و عمل مخصوص به جایگاه اجتماعی و سیاسی خود نیز دارند. رمز رستگاری شهروندان در همین است که به امور مشترک و مختص توأمان اهتمام داشته باشند.

۱. اندیشه‌های نظری

به‌باور فارابی، شهروندان مدینه باید از گونه‌ای نگاه و دید هستی‌شناختی برخوردار باشند و نسبت به جهان هستی چشم‌انداز کلی داشته باشند. به تعبیر دیگر، اهل مدینه باید به خدای متعال و اوصاف او، امور مجرد، مراتب هستی، جایگاه و نسبت وجودات به خداوند و همین‌طور نقش هر مرتبهٔ وجودی در نظام آفرینش، شناخت داشته باشند. در مرتبهٔ بعد، نسبت به عالم طبیعت و نظم حاکم بر آن، اجزای طبیعت و روابط حاکم بر آن، آگاهی حداقلی لازم است. همچنین شهروندان مدینه فاضله می‌باید در عرصهٔ انسان‌شناسی نیز فعال باشند و نسبت به وجود انسان، نحوه تعلق نفس او به بدن و رابطهٔ این دو، عقل و جایگاهش در عالم، نسبت عقل به خداوند و وجودات مجرد و نقش آن در حیات انسان و تصمیم‌گیری‌های او، آگاهی داشته باشند. در مرحله بعدی، آگاهی از نبوت و چیرستی آن، وحی و حقیقت آن، مرگ و حیات اخروی، سعادت‌مندی انسان‌های فاضل و ابرار در جهان ابدی و شقاوتی که اراذل و اوباش در زندگی آن جهانی دچارش می‌شوند، لازم و ضروری است (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۴۶؛ ۲۰۰۱، ص ۴۴). در واقع، فارابی تمام این موارد را بخشی از آموزش مدنی می‌داند و آن‌ها را بنیان‌های اولیه هر نظام سیاسی فضیلت‌محور تلقی می‌کند. دست‌یابی شهروندان به چشم‌اندازی کلی نسبت به هستی و آگاهی آن‌ها از مبدأ و معاد انسان می‌تواند بستر و زمینهٔ زیست فضیلت‌محور را فراهم سازد و آنان را در مسیر حالت اصیل انسان بودن قرار دهد. انسان با شناخت نظام هستی و تشخیص جایگاه و مرتبهٔ خود در آن،

نسبت به خودش، بالقوگی‌ها و امکان‌هایش فهم ژرف پیدا می‌کند و این فهم باعث می‌شود به راحتی در دام سعادت کاذب گرفتار نشود.

۲. اندیشه‌های ارادی

امر ارادی آن چیزی است که صرفاً از انسان ناشی می‌شود و اراده انسان به خلق و ایجاد آن تعلق می‌گیرد. متعلق اندیشه‌های ارادی نیز اموری است که دستاورد فعالیت و کنشگری انسان‌اند، مانند نظام سیاسی، سنت‌ها و اخلاق و... روی این ملحوظ، اندیشه‌های ارادی شهروندان مدینه فاضله بیشتر ناظر به آفریده‌ها و دستاوردهای تمدنی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی انسان‌هاست و آنان باید نسبت به گذشته خود، نظام‌های سیاسی گذشته، انبیا، سیاستمداران فاضل، رئیس‌های ابرار و هدایتگران راستین، شناخت کافی داشته باشند و از اموری که امکان توصیف و تمجید آن‌ها را میسر می‌سازد، آگاه باشند. همچنین از ایده‌های لازم برای تقدیر و تمجید از حاکمان فاضل و نیک‌وصفت دوران خود نیز برخوردار باشند و به خوبی از تفاوت‌های گذشتگان و نظام‌های سیاسی آن‌ها با دولت‌مردان فعلی و کارنامه‌هایشان اطلاع داشته باشند. این امر باعث می‌شود که شهروندان نه تنها به درک تفاوت‌ها برسند، بلکه قادر شوند امتیازات و کاستی‌های نظام سیاسی حاکم بر مدینه خود را نیز به خوبی دریابند. فارابی همچنین آگاهی‌یافتن شهروندان از نظام‌های سیاسی جاهل حال و گذشته، شناختن احوال حاکمان آن‌ها، اطلاع از مشترکات و ویژگی‌ها و فسق و فجور مخصوص آن‌ها را امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌داند (فارابی ۲۰۰۱، ص ۴۴-۴۵). توجه فارابی به سابقه تاریخی نظام‌های سیاسی و دگرگونی‌های آن‌ها، نشانگر گونه‌ای دید تاریخی است و قصد او از آموزش این موارد به شهروندان صرفاً رشد آگاهی سیاسی و تاریخی آن‌ها نیست، بلکه به نحوی سعی دارد قدرت مقایسه و سنجش‌گری را نیز در وجود آن‌ها پرورش دهد. در واقع، از نظر فارابی شهروند باید به این درک دست یابد که با سنجش نظام‌های سیاسی گوناگون، اولاً نظام مطلوب را تشخیص دهد و ثانیاً در صورت انحراف آن‌ها از قدرت انتقادگری برخوردار باشد. هر فرد، با آگاهی‌یافتن از تاریخ و سیر تحول نظام‌های سیاسی مختلف و شناخت داشتن نسبت به نظام‌های موجود، به راحتی می‌تواند میان آن‌ها مقایسه نموده و رویکرد انتقادی اتخاذ کند.

۳. رفتارها و اعمال مشترک شهروندان

شهروندان مدینه فاضله با توجه به اندیشه‌های نظری خود باید به انجام کارهای خاص

اقدام نمایند و متناسب با فهم و تلقی خود از انسان و هستی کنش ورزند. از این جهت، نخستین کارها و گفتارها در این مدینه اموری‌اند که به تعظیم و تمجید خداوند مربوط می‌شود و شهروند را به فرشتگان و وجودات مجرد وصل می‌کند. همچنین تقدیر و تجلیل از انبیا، حاکمان فاضل و رؤس‌های ابرار گذشته از جمله کارها و مشغله‌های این مردمان است. نقد و تقبیح عملکرد و کارنامه پادشاهان اراذل و رؤس‌های فاسق و ائمه گمراه گذشته نیز جزو دستورالعمل‌های شهروندان است. البته شهروندان می‌باید نسبت به دولت‌مردان کنونی و رفتارهای آنان نیز اتخاذ موضع نمایند و ضمن تفاوت قائل شدن میان فاضل و فاسق، در جهت تقویت رؤس فاضل و تضعیف حاکم فاسق گام بردارند. این موضوع، با ستایش و تعظیم عملی فاضل و تقبیح و سرزنش سیاستگر فاسق و جاهل، تحقق می‌یابد (فارابی ۲۰۰۱، ص ۴۶).

بخشی از میدان عمل شهروندان به مسئله معاملات و تدبیر امور معیشتی تعلق می‌گیرد. در این عرصه نیز شهروندان باید به‌گونه‌ای عمل نمایند که برآزنده آن‌ها و مطابق شأنشان است. رعایت عدالت در تمام کارها و معاملات شرط اساسی این عرصه است و موجب رستگاری شهروندان می‌گردد. در واقع، عمل عادلانه شهروند موجب رسوخ فضیلت و نهادینه شدن آن در وجود او می‌شود (فارابی ۱۹۹۸، ص ۹۱). بنابراین، کارهای شهروندان حتی در حین انجام معاملات و امور معیشتی صرفاً جنبه کاری ندارد، بلکه آنان با رعایت اصول و قوانین اساسی مدینه در این عرصه به تأدیب و پرورش نفوسشان نیز مبادرت می‌ورزند؛ چون تمام فرایندهای کاری و غیر آن در مدینه، در جهت کلی آموزش و تربیت شهروندان، طرح‌ریزی شده است.

ب) آموزش‌های تخصصی

فارابی از آموزش اطفال به‌گونه مستقیم سخن نمی‌گوید، اما آموختن علوم مختلف را ضروری می‌داند. آموزش علم تعالیم (ریاضیات) برای آغاز مفید است، چون از پراکندگی و پریشانی ذهن متعلم جلوگیری می‌کند. همچنین او منطق را مدخل خوبی برای ورود به علوم فلسفی و نظری می‌داند؛ البته معتقد است برای ورود به خود منطق باید نحو و علم زبان را آموخت. از آنجا که خاستگاه علوم مدنی مباحث نظری و حکمت نظری است، تعلیم این علوم به مرحله بعد از فراگیری فلسفه و علوم نظری واگذار می‌شود. فارابی در کتاب *احصاء العلوم* علوم را به علم زبان (شامل هفت بخش می‌شود، مانند علم اشعار و...)، علم منطق (هشت بخش دارد، مانند صنعت شعر، خطابه، برهان

و...)، علم تعالیم (حساب، هندسه، مناظر، نجوم، موسیقی، ائقال و اوزان، حیل یا مکانیک)، فلسفه طبیعی (شامل هشت بخش اصلی می‌شود)، فلسفه الهی (سه بخش اصلی دارد) و علم مدنی (که علاوه بر دو بخش نظری و عملی، شامل دو علم فقه و کلام نیز می‌شود) دسته‌بندی می‌کند. آموزش تخصصی در مدینه با آموختن یکی از علوم تحقق می‌یابد، البته برای طبقه اول و رؤسای مدینه، فراگیری همه علوم و تسلط بر علوم نظری و مدنی ضروری است.

برخی از اصول و ویژگی‌های آموزش مدنی

با وجود فراگیربودن مسئله آموزش و تربیت در مدینه، التفات به برخی از تفاوت‌ها، اصول، بنیادهای انسان‌شناختی و تربیتی ضروری است. مطمئناً بدون توجه به آن‌ها، زمینه تعلیم و تربیت مناسب، هدفمند و کامل فراهم نخواهد شد.

۱) تفکیک تعلیم و تربیت: فارابی تعلیم و تربیت را از هم تفکیک می‌کند. برای آموزش دادن فضایل نظری به شهروندان از تعلیم استفاده می‌شود و این مهم نیز تنها با گفتار تحقق می‌پذیرد. اما برای نهادینه‌سازی فضایل اخلاقی و صنایع عملی در شهرها و امت‌ها از روش تأدیب و تربیت بهره گرفته خواهد شد؛ این مهم نیز این‌گونه انجام می‌شود که افعال برخاسته از ملکات ارادی باید برای شهروندان تبدیل به عادت شوند و اراده آنان برای جامه عمل پوشاندن به آن بیدار گردد. البته تأدیب نیز دو گونه است: اقناعی و اجباری. تأدیب اقناعی برای کسانی به کار گرفته می‌شود که از روی میل و رغبت به آن تن می‌دهند. این گروه با گفتارهای اقناعی، رفتارهایی که موجب انفعال نفس آنان می‌گردد و گفتارهایی که سنت‌ها و ملکات را در نفوس شهروندان نهادینه سازد، تربیت می‌شوند؛ یعنی از گفتار و کردار برای تأدیب آنان استفاده می‌شود. اما تأدیب اجباری برای کسانی است که فقط با اکراه و اجبار می‌پذیرند؛ یعنی افراد سرکش و عصیانگر شهر و کسانی که با میل و اراده خود به کارهای خوب اقدام نمی‌کنند و سخن نیز در آنان بی‌اثر است، باید به‌گونه اجباری تربیت شوند (فارابی ۱۹۹۵، ص ۸۳-۸۵). البته در هر دو نوع تأدیب، هدف واحد تعقیب می‌شود.

۲) توجه به استعدادهای متفاوت شهروندان: اینکه فارابی از روش‌های آموزشی و شیوه‌های تربیتی گوناگون سخن می‌گوید، ریشه در یک نکته انسان‌شناختی در اندیشه او دارد؛ فارابی همه انسان‌ها را دارای فطرتی مشترک می‌داند که از طریق آن قادر به درک معارف و معقولات نخستین می‌شوند. تمام انسان‌هایی که از این فطرت سلیم

برخوردارند، به واسطه آن به سمت کارهای مشترک می‌روند. در واقع، این فطرت سلیم انسانی اساس و بستر اصلی سعادت‌مندی همگانی و وجه مشترک مردم سلیم الطبع است. اما فراتر از این امر مشترک، انسان‌ها در سطح دیگر، آموزه‌ها و یافته‌های متفاوت و مختلف دارند. به تعبیر دیگر، علاوه بر فطرت همگانی و مشترک، هر فردی فطرت ویژه و مخصوص خود را دارد و این مسئله به او به‌عنوان یک فرد خاص تشخیص می‌بخشد. از همین جهت دیده می‌شود که هر فردی در یک زمینه خاص استعداد دارد و تنها برای فراگیری علوم و صنایع مشخص قابلیت نشان می‌دهد. از این رو، مردم بر اساس تفاضل و گوناگون انواع صنایع و علومی که به‌لحاظ طبع به آن‌ها گرایش دارند، متفاوت و دارای مراتب می‌شوند (فارابی ۱۹۹۸، ص ۸۲). در واقع، انسان‌ها به‌لحاظ ظرفیت وجودی و توانمندی در سطح واحد قرار ندارند و هرکدام از توانمندی معینی برخوردارند. از این حیث، دولت باید استعدایابی نماید و کوشش کند هر فردی را مطابق استعداد و فطرتش تعلیم دهد.

۳) تخصص‌گرایی: با توجه به همین استعدادهای گوناگون شهروندان و قابلیت آنان برای یادگیری، فارابی میان خواص و عوام جامعه تفکیک قائل می‌شود و عامه را کسانی می‌داند که در استفاده از بالقوگی‌ها و ظرفیت‌های خود کوشا نیستند و نیروهای فکری خود را پرورش نمی‌دهند. البته برخی از آن‌ها ممکن است فاقد استعداد لازم برای فراگیری علوم نظری باشند. راه درست مواجهه با آنان این است که در آموزش‌های نظری آنان به همان چیزی اکتفا شود که رأی مشترک مردم ایجاب می‌کند؛ لذا در حد مشهورات تعلیم یابند. اما برای آموزش خواص در هر بخش از علوم نظری، نباید به آن چیزی اکتفا شود که در نظر مشترک و بدوی مردم ظهور می‌یابد، بلکه آنان بعد از به دست آوردن مقدمات باید به‌سوی ریشه‌ها و لوازم آن‌ها جهت داده شوند و مباحث به‌شکل ژرف و عمیق برایشان کاویده شود، به‌گونه‌ای که در یک حوزه خاص تخصص پیدا کنند و در آن صنعت حاذق شوند. پس خواص، حداقل در یک صنعت مشخص، باید تخصص داشته باشند و یک حوزه نظری را تا عمیق‌ترین لایه‌هایش کاویده باشند. البته خواص نیز دو گروه می‌شوند: (الف) کسانی که امتیاز مدنی به دست می‌آورند و در نظام سیاسی مقام و جایگاهی می‌یابند؛ و (ب) افرادی که صرفاً دارای تخصص و دانش لازم در یک علم نظری هستند و از این طریق برای خود گونه برتری مدنی ایجاد می‌کنند (فارابی ۱۹۹۵، ص ۸۳-۸۴). در تعلیم و تربیت خواص نباید هیچ‌گونه کوتاهی

صورت پذیرد و آنان می‌باید مطابق استعداد و علاقه‌مندی‌شان به‌گونه تخصصی آموزش داده شوند.

۴) برنامه‌ریزی بر اساس تفاوت‌های امت‌ها و اقوام: در امر آموزش باید به انواع امت‌ها نگریده شود و مطابق با شرایط هرکدام برنامه آموزشی ارائه شود؛ یعنی آن ملکات و رفتارهای انسانی که به طبیعت مشترک یک امت یا مردمان یک مدینه تعلق دارد و به‌نحوی در وجود آن‌ها توطن یافته است، مدنظر قرار گیرد. مردم و شهروندان شهرهای مختلف روش‌ها و دریافت‌های عقلی و خیالی متنوعی دارند و شخصیت هر جامعه‌ای هم عبارت است از مجموعه‌ای از تصویرسازی‌ها و خاطره‌های ذهنی و خیالی که در نفس و عقل مردمش رسوخ یافته و متمکن گشته است. از این حیث، به علمی نیاز است که برای هر ملت، قوم یا انسانی متناسب با روحیات و ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی‌اش مسائل را تبیین نماید و شیوه‌های اقناعی را که برای تأدیب یک ملت لازم است، شناسایی نماید (فارابی ۱۹۹۵، ص ۷۸-۷۹).

۵) تدریجی بودن آموزش: فارابی تعلیم و تربیت را فرایندی تدریجی می‌داند که از امور آسان و آسان‌تر آغاز می‌شود و به سمت مسائل دشوار و دشوارتر سیر می‌کند. در واقع، روش آموزش باید گام‌به‌گام و متناسب با استعداد افراد باشد. به همین جهت، فارابی حتی برای کسانی که درصد آموزش برهانی و عقلی هستند، نیز پیشنهاد می‌کند ابتدا مشغول تعلیم مقدمات اولیه شوند و در گام بعدی، احوال مقدمات و شکل‌های مختلف ترتیب آن‌ها را فراگیرند تا زمینه فهم حقایق نظری برای آن‌ها فراهم شود. در زمینه روش نیز اصل ترتیب و تدریج باید حفظ شود؛ لذا سزاوار است کسانی که سعی در فراگیری علوم نظری دارند، با شیوه‌های اقناعی آغاز نمایند و ابتدا مطالب نظری را از راه تخیل بیاموزند (فارابی ۱۹۹۵، ص ۷۳).

۶) تمرین و ممارست: همه فطرت‌ها، با هر میزان استعداد و با تمام حالات و مشخصه‌های فردی که بر آن آفریده شده‌اند، باید با ریاضت، تمرین و ممارست ارادی تقویت شوند؛ یعنی تنها از طریق ممارست بر کارهایی که استعداد انجام آن‌ها را دارند، آموخته می‌شوند. این تمرین و ممارست باید به اندازه‌ای انجام پذیرد که فطرت‌ها در آن زمینه خاص به کمال نهایی نزدیک گردند. هرگاه هر شهروندی به امور مدنظر جامعه عمل بپوشاند، در وجود او هیئت نفسانی نیکو و فاضل حادث خواهد شد و به میزانی که در مداومت آن بکوشد، این هیئت شدت می‌یابد و بهتر می‌گردد؛ در نتیجه، قدرت

و فضیلت او افزون می‌شود (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۳۴). بنابراین، علاوه بر تفاضل و گوناگونی در فطرت و استعداد وجودی افراد که امری طبیعی است و خاستگاهی بیرون از وجود انسان ندارد، بحث آموزش و پرورش نیز عنصری تعیین‌کننده در مراتب افراد است؛ چون اختلاف در تربیت، تمرین و تعلیم موجب می‌شود افراد از حیث سطح آموزش اختلاف پیدا کنند و همه به یک میزان رشد نیابند. فارابی این نکته را نیز تذکر می‌دهد که ممکن است فطرت شایانی مهمل گذارده شود و برای پرورش و آموزش آن گامی برداشته نشود؛ در نتیجه، آن استعداد تباه می‌شود. ممکن است برخی استعدادها نیز در جهت امور پست پرورش داده شوند و به خلق‌و‌خوهای ناپسند عادت کنند (فارابی ۱۹۹۸، ص ۸۴).

در مجموع، انسان‌ها برای پرورش استعدادهای خود به راهنما و مرشد ضرورت دارند، هرچند در میزان نیاز، افراد دچار شدت و ضعف‌اند. چنان‌که بیان شد، فارابی آموزش افراد را مسئولیت نظام سیاسی یا دولت می‌داند، چون تنها این نهاد از قدرت لازم برای انجام چنین کاری برخوردار است. پس دولت باید با شناسایی توانمندی‌های شهروندان آنان را در مسیر درست و مطابق با قابلیت‌های وجودی‌شان، تربیت نماید. با توجه به فطرت‌های متفاضل و مختلف، روش‌های تعلیمی نیز باید گوناگون باشند.

روش‌های آموزش مدنی

اندیشه‌های نظری به دو شیوه شناخته و آموخته می‌شوند: (۱) همان‌گونه که هستند در نفوس شهروندان ارتسام می‌یابند؛ (۲) از طریق اقناع و تخیل (تمثیل و تشبیه) در نفوس آنان به تصویر کشیده می‌شوند؛ یعنی مثالشان که از خود آن‌ها حکایت می‌کنند، در نفوس آنان تحقق می‌پذیرند. حکمای مدینه فاضله جزو دسته‌ای‌اند که اشیا را از راه برهان و بصیرت‌های نفوس خود می‌شناسند و کسانی که تالی تلو حکمایند به تبع و با تصدیق آنان قادر به شناخت اشیا کماهو می‌شوند، اما باقی مردم با روش‌های اقناعی به شناخت اشیا نائل می‌شوند. هرچند هر دو شیوه شناخت محسوب می‌گردند، شناخت حکیم مسلماً از اتقان بالاتری برخوردار است (فارابی ۱۹۸۶، ص ۱۴۷).

۱. روش برهانی و آموزش نخبگان

فارابی برهان را گفتاری می‌داند که انسان را در مورد مسئله‌ای که سعی در شناخت آن دارد، به علم یقینی می‌رساند؛ به تعبیر دیگر، برهان علمی است که فرض خلافش منتع

است و اساساً امکان نپذیرفتن امر برهانی تصورناپذیر است (فارابی ۱۹۹۶، ص ۳۸). اما روش برهانی مخصوص تعداد محدودی از افراد است و همگی توانایی بهره‌بردن از آن را ندارند. از دیگر سو، حوزه کاربرد این روش نیز به علوم نظری محدود می‌شود و در تمام عرصه‌ها نمی‌توان از آن استفاده کرد. پس تنها نخبگان طرازاول مدینه با این روش سروکار دارند و با استفاده از آن بنیان‌های نظری جامعه و حکومت را تبیین و مستدل می‌سازند. به عقیده فارابی، این افراد باید از کودکی تعلیم ببینند و تمام آداب تا سن بزرگسالی به آن‌ها آموزش داده شود؛ از آنجا که رهبران حکومت نیز از میان آنان برگزیده می‌شوند و مقام‌های دولتی بین آن‌ها تقسیم می‌گردد، نباید تنها به آموزش آن‌ها اکتفا شود، بلکه گماردن آنان در سمت‌ها نیز امری ضروری است؛ به تعبیر دیگر، آموزش و تربیت سیاسی آنان نیز یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. البته این مهم باید به ترتیب و قدم‌به‌قدم انجام شود؛ یعنی ابتدا در ریاست‌ها یا مناصب جزئی قرار گیرند و به مرور پله‌های ترقی را به سمت ریاست دولت طی نمایند (فارابی ۱۹۹۵، ص ۷۲). از این حیث، استفاده از براهین یقینی که تصویر معقول از وجود ترسیم می‌سازند، برای تعلیم نخبگان و خواص ضروری است و با این روش گوهر و ذات امور، همان گونه که وجود دارند، در ذهن انسان مرتسم می‌گردد. تعلیم و آموزش با استفاده از این روش بر عهده گروه اول است و تنها حکما صلاحیت این کار را دارند.

۲. روش‌های اقناعی و آموزش همگانی

فارابی برای تعلیم و آموزش عوام و جمهور شهروندان شیوه‌های جدلی، اقناعی، خطابی و تخیلی را پیشنهاد می‌کند؛ چون این گروه از افراد قادر به بهره‌گیری از روش برهانی نیستند. فارابی در کتاب *الملة صراحتاً* می‌گوید که مدینه و ملت فاضله صرفاً برای فلاسفه و نخبگان نیست تا طریق فلسفی به منزله یگانه راه آموزش برگزیده شود، بلکه اکثریت کسانی که نیاز به آموزش دارند و باید آرای ملت فاضله به آن‌ها القا گردد، موقعیت و شرایط فلاسفه را ندارند؛ چون یا از حیث طبیعت صلاحیت رسیدن به این موقعیت را ندارند یا اینکه به این عرصه ورود نیافته‌اند. اما آنان در فهم مشهورات و امور اقناعی مشکلی ندارند؛ لذا شیوه‌های اقناعی نظیر خطابه و جدل برای تصحیح آرای شهروندان، تقویت آن، دفاع از آن و تثبیت آن در نفوس آن‌ها جایگاه و غنای ویژه‌ای دارند و در برابر شبهات، مغالطه‌ها و گمراهی‌هایی که دشمنان تزریق می‌کنند، راهگشایند (فارابی ۲۰۰۱، ص ۴۷-۴۸). فارابی در *الحروف* نیز تعلیم خاص را همان

روش برهانی می‌داند، اما تعلیم مشترک را که همان تعلیم عام است، روش‌های جدلی، خطابی و شعری معرفی می‌کند. البته برای تعلیم جمهور به کار بستن روش‌های خطابی و شعری را سزاوارتر و مفیدتر می‌خواند (فارابی ۱۹۹۰، ص ۱۵۲).

محاکات: با توجه به اینکه جمهور قادر به درک حقایق نظری نیستند، طبقه اول مدینه موظف به محاکات امور معقول و ارائه آن‌ها با استفاده از روش‌های تخیلی و اقناعی هستند. یکی از کارکردهای متخیله محاکات و تصویرسازی است و این قوه توانایی محاکات و تصویرگری امور معقول و محسوس را دارد و آن‌ها را در قالب تمثیل برای مردم ارائه می‌دهد. از نظر فارابی، مؤثرترین شیوه برای اقناع جمهور محاکات است؛ لذا هرگاه فهم حقایق و اشیای عالم آن‌گونه که در واقعیت وجود دارند، برای گروهی یا مردمی دشوار باشد، تنها راه برای تفهیم و تعلیم آنان توسل جستن به شیوه‌های مؤثر است. در این راستا، باید از روش‌ها معهود و مناسب فهمشان بهره‌گرفت و محاکات و تصویرسازی حقایق در قالب امور معهود و شناخته‌شده یکی از این شیوه‌ها است. البته معانی و ذوات حقایق که به شیوه محاکات عرضه می‌شوند، به هیچ‌وجه تغییرپذیر نیستند، اما آن‌ها را به شیوه‌های مختلف و متناسب با سطح فهم هر ملت و جامعه‌ای می‌توان محاکات نمود. اهمیت این روش از این جهت است که اکثر مردم تنها از طریق روش‌های تخیلی و با استفاده از محاکات قادرند حقایق را برای خود مجسم سازند و به آن ایمان آورند. البته اموری که برای محاکات و ترسیم حقایق و اندیشه‌های فاضله به کار بسته می‌شوند، یکنواخت و همسان نیستند، بلکه پاره‌ای از آن‌ها در ایجاد تخیل استوارتر و کامل‌ترند و پاره‌ای دیگر ناقص‌تر، پاره‌ای به حقیقت نزدیک‌ترند و بخشی نیز از حقیقت دورتر. ممکن است امت‌ها و شهرهای فاضله از حیث ملت و دین دچار اختلاف باشند، ولی در عین حال به سعادت یگانه باور داشتند باشند و به روش‌های مختلف در پی مقصد واحد باشند (فارابی ۱۹۹۸، ص ۹۶-۹۷؛ ۱۹۸۶، ص ۱۴۷-۱۴۸).

به نظر فارابی، حقایق نظری را رئیس مدینه و دسته اول محاکات و تصویرسازی می‌کنند، اما اقناع، آموزش شهروندان و هنجارسازی آنان در مدینه را گروه دوم باید انجام دهند. از این رو، او از گفتارها و روش‌هایی سخن می‌گوید که باعث اقناع و تقویت تخیل در شهروند می‌گردد.

گفتار جدلی: جدل گفتاری است که معمولاً برای اسکات خصم به کار گرفته می‌شود، اما در سطح مدینه نیز برای اقناع بخشی از شهروندان می‌توان از آن بهره برد و با

استفاده از این روش، مثال‌ها و تصاویر حقایق را بر تعدادی قبولاند. در این روش، با استفاده از امور مشهوری که مورد قبول همه مردم است، علیه مجیب استدلال می‌شود و از همین طریق برای بسیاری ظن قوی ایجاد می‌شود، به گونه‌ای که می‌پندارند کلام جدلی یک امر یقینی است، در حالی که در واقع چنین نیست (فارابی ۱۹۹۶، ص ۳۹). البته فارابی کاربرد اصلی این گفتار را در تقابل با بیگانگان و کسانی می‌داند که اصل نظام مدنی، دین و آیین مدینه را به پرسش می‌کشند. در اینجا متکلمان به مثابه افرادی ظاهر می‌شوند که به یاری اندیشه‌ها و هنجارهایی اقدام می‌کنند که واضع شریعت بیان کرده است (فارابی ۱۹۹۶، ص ۸۶). بنابراین، دانش کلام تابع دین و آیین است و تنها قادر است اموری اقناعی را پرورش دهد؛ به تعبیر دیگر، هر امر نظری را تنها از طریق گفتارهای اقناعی تصحیح می‌کند، به ویژه زمانی که تصحیح مثال‌ها و تصویرسازی‌های حق بماهو حق مدنظر باشد (فارابی ۱۹۹۰، ص ۱۳۲).

گفتار خطابی: فارابی خطابه را گفتاری می‌داند که به وسیله آن می‌توان انسان را در مورد هر رأیی قانع ساخت و ذهن او را به آن مطمئن نمود و از این طریق، برای او گونه‌ای تصدیق حاصل کرد. جایگاه تصدیق اقناعی پایین‌تر از ظن قوی و نزدیک به یقین است. البته تصدیق اقناعی مراتب متفاوت دارد؛ زیرا برخی از گفتارهای اقناعی نسبت به برخی دیگر بلوغ‌تر، قاطع‌تر و شافی‌تر به مقصودند (فارابی ۱۹۹۶، ص ۴۱). در واقع، گفتار خطابی همان قدرت و قابلیت انسان بر گفتار و گفت‌وگو است که از طریق آن، در تمام زمینه‌هایی که صلاحیت تأثیر یا اجتناب دارند، اقناع درست و پذیرش کامل مخاطب حاصل می‌گردد، هر چند انسان فاضل خطابه را در امور خیر و انسان جاهل به منظور خلق شرور استفاده می‌کند (فارابی ۱۳۸۲، ص ۵۲). اما در مدینه فاضله، خطابه از سویی، برای تصحیح اندیشه‌های شهروندان، دفاع از آن در برابر شبهات، مغالطه‌ها، گمراهی‌ها و دشمنی‌ها به کار گرفته می‌شود و از دیگر سو، در جهت نهادینه‌سازی آموزه‌های فاضله در جان آنان استفاده می‌شود. در واقع، اقناع در خطابه به کمال می‌رسد و اصولاً خطابه به معنای جودت و نیکویی اقناع است.

گفتار شعری: گفتار شعری یک امر ترکیبی است و دارای این ویژگی اساسی می‌باشد که در شنونده نسبت به امری که مورد گفت‌وگو واقع می‌شود، حالتی را برمی‌انگیزد. در اثر این گفتار، چیزی برتر از آنچه هست یا فروتر از آنچه هست، برای شنونده جلوه‌گر می‌شود. این گفتار ممکن است برای توصیف زیبایی یا زشتی و امر شکوهمند یا خوار

به کار بسته شود. شعر از این قابلیت برخوردار است که امور غیرواقع را چونان واقع در ذهن ما جلوه‌گر سازد و ما برحسب تخیلی که این گفتار در اندیشه ما ایجاد می‌کند، عمل می‌کنیم، هرچند، از خیالی بودن آن آگاهیم. به‌باور فارابی، انسان‌ها بیش از آنکه تابع علم و آگاهی واقعی خود باشند، از تخیلات خویش پیروی می‌کنند. بنابراین، شعر یکی از ابزارهای مناسب برای پرورش و تعلیم شهروندان است؛ چون شعر اشخاص را برای انجام کار آماده می‌سازد و در آنان برای ورود به میدان عمل ایجاد شوق می‌کند. گفتار شعری در دو زمینه و برای تربیت و آموزش دو دسته از افراد باید به گرفته شود. دسته نخست افرادی‌اند که فکر و اندیشه راهبر و جهت‌دهنده ندارند. این دسته از افراد تنها با نیروی تخیل به کار مدنظر رغبت می‌یابند، زیرا فاقد تفکرند و تخیل یگانه نیروی محرک و مؤثر در آنان است. دسته دیگر افرادی‌اند که راجع به آن کار، استعداد اندیشه‌ورزی را دارند، اما این احتمال وجود دارد در صورتی که درباره آن کار ببیندیشند، از انجام آن بازایستند؛ یعنی امکان دارد گرفتار انحراف شوند و از این حیث قناعت لازم را برای مبادرت‌ورزیدن به آن کار به دست نیاورند (فارابی ۱۹۹۶، ص ۴۲). پس در مورد این گروه از شهروندان نیز باید به گفتار شعری متوسل شد و نیروی تخیل را در آنان تقویت نمود تا برای آن کار آماده شوند؛ چون برخلاف دیگر گفتارهای منطقی، تنها شعر قادر است، با آراستن مقصود، آن را زیبا و شکوهمند جلوه دهد.

اشعار و سخنان موزون از نظر فارابی شش گونه است که سه گونه آن نیکو و پسندیده است: (۱) اشعاری که به‌وسیله آن‌ها نیروی تعقل در انسان نیکو می‌شود و همه کنش‌ها و اندیشه‌های آن نیرو، به‌سوی دست یازیدن به نیکبختی و سعادت، استوار و مستحکم می‌گردد. موضوع این‌گونه اشعار امور الهی، نیکی‌ها و خوبی‌ها، نیکو جلوه‌دادن فضایل واقعی و ناپسند نشان‌دادن فرومایگی‌ها و پلیدی‌هاست؛ (۲) سخنان خیال‌انگیز و اشعاری که عوارض و حالات نیرومند نفس انسان را از حالت افراط و تفریط به اعتدال می‌رساند. این اوصاف نفس مانند خشم‌گینی، عزت‌نفس، خودپسندی، جوانمردی، بزرگواری، دوستی، چیرگی، آزمندی و... است، و شاعر با سخنان موزون و خیال‌انگیز بر آن است که دارندگان این حالات آن‌ها را برای عمل به خوبی‌ها و نیکی‌ها به کار برند، نه در پدیدآوردن پلیدی‌ها و زشتی‌ها؛ (۳) اشعار و سخنان خیال‌انگیزی که شاعر با استفاده از آن‌ها کوشش می‌کند حالت ناتوانی، نرمی و سُستی نفس مانند تن‌آسایی، خواهش‌ها، خوشی‌های پست و... را نیکو گرداند و به حالت اعتدال دگرگون سازد؛ به‌تعبیر دیگر،

این حالات را درهم بشکنند و از افراط خارج سازد تا به اعتدال رسند و به‌گونه استوار در جهت عمل به نیکی‌ها و خوبی‌ها به کار روند، نه در پدیدآوردن پلیدی‌ها و زشتی‌ها. فارابی سه گونه اشعار و سخنان موزون ناپسند و نکوهیده را دقیقاً متضاد سه گونه پسندیده می‌داند، یعنی همان گونه که آن اشعار کنش‌ها و اندیشه‌ها را نیکو می‌گرداند و حالات نفس را به اعتدال می‌رساند، اشعار ناپسند آن‌ها را به سوی تباهی و زیاده‌روی سوق می‌دهد و از حالت اعتدال خارج می‌سازد (فارابی ۱۳۸۲، ص ۵۴).

هنر و موسیقی: یکی از شیوه‌های مؤثر و مفید، برای ترویج ارزش‌های اخلاقی و فاضل در شهر، هنر است. از طریق هنر، امکان تأثیرگذاری بر عواطف و احساسات شهروندان وجود دارد؛ چون حب و بغض افراد بر اساس تخیل شکل می‌گیرد و ریشه در اندیشه و تفکر ندارد. روی این ملحوظ، موسیقی و هنرهای تجسمی ابزارهای خوبی برای نفوذ و تأثیرگذاری در اذهان و تخیلات شهروندان شمرده می‌شوند.

فارابی در خصوص موسیقی مفصل سخن می‌گوید و در یک دسته‌بندی کلی آوازاها را سه دسته می‌داند: (۱) آوازهایی که صرفاً موجب ایجاد لذت، فرح و آسایش در نفس می‌شوند و تأثیرگذاری‌شان در همین حد است؛ (۲) آوازهایی که دو ویژگی فرح‌بخش و دردناک را توأمان القا می‌کنند؛ (۳) آوازهایی که مانند شعر، صور خیالی را در نفس ایجاد و محاکات می‌نمایند. در بحث آموزش، تنها این نوع اخیر آوازاها مفید است (فارابی ۱۳۷۵، ص ۱۹-۲۰). در واقع، غایت شعر و موسیقی واحد است و هر دو در سعادت غایی شهروندان تأثیرگذارند و همچنین، انواع آوازاها و آهنگ‌ها نیز با گونه‌های اشعار یکسان است (فارابی ۱۳۸۲، ص ۵۴). البته فارابی به هنرهای تجسمی نیز التفات دارد و گونه‌های تصاویر، تندیس‌ها، نقش و نگارها را نیز دو دسته می‌داند: بخشی صرفاً ایجاد لذت می‌نمایند و فایده قابل ملاحظه‌ای برای آن‌ها متصور نیست، اما قسم دیگر علاوه بر لذت، از طریق خلق تخیلات در نفس، اموری را محاکات می‌کنند. به‌طور کلی، فارابی در بحث هنر بر عناصری همچون ذوق، عنصر عقلانی، تخیل، انفعالات نفسانی و لذت تأکید می‌ورزد (مفتونی ۱۳۹۱، ص ۴۷۷). در این میان، دو عنصر خیال و نطق، به هنر، کارکرد سیاسی، اجتماعی و تربیتی اعطا می‌نمایند و به‌نحوی آن را در خدمت پرورش شهروندان قرار می‌دهند. از این حیث، هنرمند کسی است که حقایق و آموزه‌های نظری را در خیال شهروندان نهادینه سازد و امور معقول را برای آنان محاکات کند.

۳. روش‌های آموزشی خاص

فارابی در کنار روش‌های فوق‌الذکر از روش‌های خاصی نیز سخن می‌گوید:

(الف) تعلیم شنیداری: تعلیم شنیداری همان است که معلم در آن از گفتار استفاده می‌کند و ارسطو آن را تعلیم مسموع می‌نامد. برای متعلم نسبت به اموری که از طریق گفتار تعلیم داده می‌شوند، ضرورتاً سه حالت باید به دست آید: (۱) متعلم آن شیئی را تصور نماید و معنای آنچه را از معلم شنیده است، بفهمد؛ (۲) برای متعلم نسبت به وجود آنچه تصور نموده یا از بیان معلم فهمیده است، تصدیق ایجاد شود؛ (۳) آنچه را تصور نموده و نسبت به آن برایش تصدیق حاصل شده است، حفظ کند. این سه ویژگی می‌باید درباره هر آنچه از طریق گفتار تعلیم داده می‌شود، تحقق پیدا کنند. معلم، به منظور تحقق بخشیدن این امور سه‌گانه، باید مطلقاً در جهتی گام بردارد که تحصیل مواد آموزشی را برای متعلم آسان‌تر سازد تا آنچه برای متعلم حاصل می‌شود به‌گونه احسن و شایسته تحقق یابد. همین روش‌ها و شیوه‌های مختلف، برای تعلیم‌دادن راحت‌تر و آسان‌تر مسائل و مضامین درسی به شاگردان، گونه‌های مختلف تعلیم را تحقق می‌بخشند (فارابی ۱۹۶۸، ص ۸۶-۸۷).

در واقع، این روش مخصوص مراکز علمی و آموزشی است و فارابی اهداف آموزش را مشخص می‌سازد، اما در خصوص شیوه‌های تعلیمی سخن نمی‌گوید، چون این مقوله بسیار جزئی است و فاکتورهای مختلف در آن دخالت دارد؛ لذا هر معلمی باید روش مناسب خود را پیدا کند و با توجه به شرایط صنف درسی سعی نماید تعلیم را به‌گونه شایسته انجام دهد. البته هر علمی ممکن است روش تدریس ویژه‌ای اقتضا داشته باشد و فارابی نیز با اشارات پراکنده به این نکته، روش‌های تدریس در برخی از علوم را متذکر شده است. از باب مثال، او درباره تدریس هندسه معتقد است که باید از دو روش شنیداری و دیداری بهره گرفته شود؛ یعنی هنگام تدریس مسائل هندسه، علاوه بر تبیین و توضیح آن‌ها، لازم است اشکال هندسی بر لوحی به تصویر کشیده شوند تا فهم آن‌ها، بر متعلم، سنگین و دشوار نیفتد.

(ب) تعلیم اقتدایی: تعلیم گاهی از طریق پیروی و تقلید از دیگری انجام می‌شود. در صورتی که متعلم معلم را در حال انجام کاری یا عملی ساختن چیزی ببیند و در این زمینه به او تشبه جوید، یعنی مانند معلم همان را کار را تکرار کند و انجام دهد، واقع در این کار به معلم اقتدا نموده است. در نتیجه این تمرین و ممارست، نیرو و

توانایی‌ای برای متعلم ایجاد می‌شود که او را همواره بر انجام آن عمل توانمند می‌سازد (فارابی ۱۹۶۸، ص ۸۶-۸۷). آشکار است که این شیوهٔ تعلیمی برای مراکز آموزشی و علمی کاربرد ندارد و بیشتر در حوزهٔ رفتار گنجانده می‌شود؛ لذا این روش ممکن است در خانواده و فضای عمومی مدینه بیشتر عملی شود، به‌ویژه رفتار شخصیت‌های مشهور و برجسته مدینه می‌تواند برای شهروندان الگوهای رفتاری مناسب باشد و آنان را در مسیر درست قرار دهد.

سخن پایانی

در پایان به کلیات طرح آموزش مدنی از منظر فارابی پرداخته می‌شود و بر اساس آن به مسائل افغانستان و چارچوب کلی‌ای که دولت می‌تواند در محدوده آن بحث آموزش مدنی را تعقیب کند، اشاراتی خواهد شد.

۱. نزد فارابی، سعادت و خوشبختی حقیقی شهروندان به‌مثابهٔ افق کلی و غایت قصوای مدینه ترسیم می‌شود؛ یعنی تنها با ترسیم چنین افقی، زندگی انسان معنا می‌یابد و بستر و زمینه برای خلق نظم معقول در جامعه فراهم می‌گردد. طبیعی است که هدف اصلی آموزش، در تمام سطوح، رساندن شهروندان به سعادت است.

۲. عقلانیت و تفکر عقلی چونان یگانه ابزار، مبدأ و زیرساخت اساسی برای رسیدن به خوشبختی معرفی می‌گردد. از این رو، رؤسای مدینه و قانون‌گذاران باید از اندیشه‌های کاملاً عقلانی و ژرف بهره‌مند باشند تا بتوانند نظامی معقول را ایجاد و مدیریت کنند. به همین دلیل، فلسفه و تفکر فلسفی به‌عنوان بنیاد شکل‌گیری مدینه و نظام سیاسی در کانون توجه قرار دارد.

۳. ترویج آموزه‌های عقلانی و اخلاقی و نهادینه‌نمودن آن‌ها در وجود همهٔ شهروندان مدینه، برای رسیدن به خوشبختی، ضروری و حیاتی است. هرچند در مقام تعلیم و تربیت، اندیشه‌های عقلانی در قالب‌های مختلف و با شیوه‌های گوناگون اقماعی به شهروندان ارائه می‌شوند، ذات و جوهر همهٔ آن‌ها معقول است. در واقع، آموزه‌های بنیادین مدینه کاملاً عقلانی است و همین آموزه‌ها در مراتب مختلف مدینه، با روش‌های گوناگون برهانی و اقماعی، به شهروندان آموزش داده می‌شوند. در نتیجه، مدینه از گونه‌ای زیست عقلانی برخوردار می‌شود و این عقلانیت شیرازهٔ اصلی آن محسوب می‌گردد.

۴. به‌عقیدهٔ فارابی، جامعه زمانی به‌گونهٔ اساسی وحدت می‌یابد و تعامل و هم‌پندری در جهان زندگی آن تثبیت می‌شود که در مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و سیاسی

شهروندان آن مدینه، نقاط مشترک فراوان وجود داشته باشد؛ به تعبیر دیگر، زمانی جامعه وحدت پیدا می‌کند که جهان زندگی آن بر بنیاد اندیشه‌های عقلانی قوام یابد و گونه‌ای بینادهنیت عقلانی در مدینه شکل بگیرد. از این حیث، آموزش این اصول مشترک و بنیادی به شهروندان باید در دستور کار جدی حکومت قرار گیرد.

۵. فارابی، برای تعلیم آموزه‌های عقلانی و نهادینه‌نمودن عقلانیت، از ابزارهای مختلف بهره می‌گیرد و باور دارد فقط با استفاده از تمام ظرفیت‌ها و بالقوگی‌های فکری، انسانی و دینی مدینه، علوم مختلف، شعر، هنر، موسیقی و امکان آموزش گسترده و فراگیر شهروندان مقدور می‌گردد. اساساً یک مدینه هنگامی حیات واقعی و با نشاط پیدا می‌کند که همه اجزایش در جهت آن افق کلی عقلانی گام بردارند و هر شهروندی به قدر طاقت بشری خود مفید واقع گردد.

۶. مُدُنِی که بر بنیان‌هایی نظیر قومیت، تغلب و ارزش‌های ناعقلانی تأسیس شوند، به‌هیچ‌وجه قادر نخواهند بود زمینه زندگی مسالمت‌آمیز شهروندان را فراهم سازند و آنان را در جهت خوشبختی قرار دهند. این بدین معناست که وحدت ملی یک کشور تنها در سایه ترسیم یک افق کلی عقلانی و تدبیر امور آن بر بنیان عقلانیت و شایسته‌سالاری محقق می‌گردد.

با توجه به چارچوب کلی تلقی فارابی از آموزش مدنی و کم و کیف آن، می‌توان برای مسائل و چالش‌های مدنیت‌پذیری و آموزش مدنی شهروندان در افغانستان نیز راهکارهای کلی و متناسب با شرایط موجود پیشنهاد نمود. بر بنیاد تلقی فارابی، در کشوری مانند افغانستان که قدرت بر اساس قومیت توزیع می‌گردد و مناسبات قدرت در غیاب عقلانیت سیاسی رقم می‌خورد، گونه‌ای سیاست جاهلی و تغلبی حاکم است. افغانستان دقیقاً از فقدان مؤلفه‌ها و شرایطی رنج می‌برد که فارابی برای تأسیس حکومت قانون‌مند و عقل‌بنیاد مطرح می‌کند. البته قانون اساسی افغانستان افق و چشم‌انداز کلی و آینده را به‌گونه‌ای معقول ترسیم نموده و به‌لحاظ قانونی بستر مناسب برای امنیت، ثبات، شکوفایی اقتصادی، فرهنگی، علمی و... کشور خلق کرده است، اما جهان زندگی همچنان در چنبره بی‌قانونی، قتل و کشتار، فساد اداری، غارت و چپاول، ترویج اندیشه‌های افراطی و عقل‌ستیز و... قرار دارد و فضای حاکم، بر جامعه و سیاست کشور، تغلبی و ناعقلانی است. بنابراین، افغانستان هنگامی می‌تواند تمام ظرفیت‌هایش را برای حرکت به‌سوی آینده انسانی و جامعه ایدئال به کار گیرد که در گام نخست،

از سیاست قومی و هرگونه سیاست تغلبی خود را آزاد سازد و عقلانیت سیاسی را نهادینه کند و در گام بعدی، مدیران و برنامه‌ریزان ارشد کشور اصل شهروندی و حقوق شهروندی را به مثابه یگانه معیار برای گزینش‌ها، امتیازدهی‌ها و مشارکت شهروندان در قدرت تثبیت نمایند؛ به تعبیر دیگر، اصل تخصص‌گرایی و شایسته‌سالاری ملاک قرار گیرد. برای رسیدن به دو هدف فوق‌الذکر و برای تحکیم پایه‌های دولت و استقرار کامل آن، لازم است آموزش فراگیر و همه‌جانبه شهروندان، به‌گونه جدی و ژرف، برنامه‌ریزی و پیگیری شود. از این حیث، افغانستان نباید در هیچ حوزه‌ای اعم از دین، سیاست، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد و... مقلد و وابسته به دیگران باقی بماند؛ چون وابستگی در این عرصه‌ها کشور را آسیب‌پذیر می‌سازد و زمینه دخالت دیگر کشورها را فراهم می‌نماید. روی این ملحوظ، نهادهای آموزشی، علمی و فرهنگی کشور این مسئولیت خطیر و تعیین‌کننده را بر عهده دارند که در حوزه‌های مذکور، دقیق و حساب‌شده و با توجه به ضرورت‌های اساسی جامعه سیاست‌گذاری نمایند و برای حرکت به سمت چشم‌انداز عقلانی آینده، ابتکار عمل را در دست بگیرند. در واقع، ما نیز به‌نحوی مانند فارابی، البته با توجه به الزامات و شرایط تاریخی دوران کنونی، در موقعیت حساس تأسیس و خلق جامعه نوین و استقرار دولت قرار داریم و برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز گروه‌های انسانی مختلف، نیازمند ایده‌ها، راهکارهای عقلانی و سیاست‌های آموزشی شهروندمحور هستیم. به تعبیر دیگر، راه‌حل اساسی برای بیرون‌رفت از چالش‌های موجود در افغانستان و تضعیف نگرش‌های قومی و سمتی پدیدآمدن گونه‌ای عقلانیت و بینادذهنیت عقلانی در کشور است.

چندین دهه جنگ و خشونت تمام زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی کشور را متزلزل و نابود ساخته است و جهان‌زندگی انسان افغان از هرگونه اخلاق، ارزش‌های انسانی، سنت‌ها و عنعنات ارزشمند گذشته و تاریخی تهی گشته است؛ لذا ضرورت ایجاد می‌کند که دولت علاوه بر آموزش‌های رسمی و مرسوم که در قالب مکاتب، دانشگاه‌ها، مدارس دینی و مذهبی و... دنبال می‌شود، آموزش و تربیت همه شهروندان را در تمام سطوح و با استفاده از کلیه امکانات اعم از رسانه، مراکز علمی، هنر و سینما، محافل ملی و دینی و... در دستور کار قرار دهد و برای بازسازی اخلاق فردی و اجتماعی شهروندان اقدام کند تا جامعه فضیلت‌محور گذشته به‌نحوی احیا گردد.

۲۸۸ پایدیا، سال چهارم، شماره ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ویژه آموزش مدنی

منابع

- داوری، رضا (۱۳۸۲). *فارابی فیلسوف فرهنگ*. تهران: نشر ساقی.
- فارابی، محمد بن محمد، (۱۳۷۵) *موسیقی کبیر*، ترجمه آذرنوش آذرنوش. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۹۹۶). *احصاء العلوم*، با مقدمه و شرح علی بوملحم. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- _____ (۱۹۹۵). *تحصیل السعادة*، با مقدمه علی بوملحم. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- _____ (۱۹۹۸). *السیاسة المدنية*، تحقیق علی بوملحم. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- _____ (۱۳۷۱). *التنبيه على سبيل السعادة*، تحقیق جعفر آل یاسین. تهران: حکمت.
- _____ (۱۹۹۰). *الحروف*. بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۹۶۸). *الفاظ المستعملة في المنطق*، با تعلیقه محسن مهدی. بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۳۸۲). *فصول المنتزعة*، همراه با ترجمه حسن ملکشاهی. تهران: نشر سروش.
- _____ (۲۰۰۱). *الملء ونصوص اخرى*، تحقیق محسن مهدی. بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۹۸۶). *آراء اهل المدينة الفاضلة ومضاداتها*، با مقدمه و تعلیقه البیر النصر نادری. بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۳۸۴). *سعدت از نگاه فارابی*؛ ترجمه دو کتاب تحصیل السعادة و التنبيه على سبيل السعادة، ترجمه علی اکبر جابری مقدم. قم: دارالهدی.
- کریتندن، جک و لوین، پیتر، (۱۳۹۶). *آموزش مدنی (دانشنامه فلسفه استنفورد)*، ترجمه مریم هاشمیان. تهران: ققنوس.
- مفتونی، نادیا، (۱۳۹۱). «تبیین جایگاه هنرمند در فلسفه فارابی»، *فارابی و تأسیس فلسفه اسلامی (مجموعه مقالات)*. تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- یگر، ورنر، (۱۳۷۶). *پایدیا*، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد ۱. تهران: خوارزمی.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴